

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

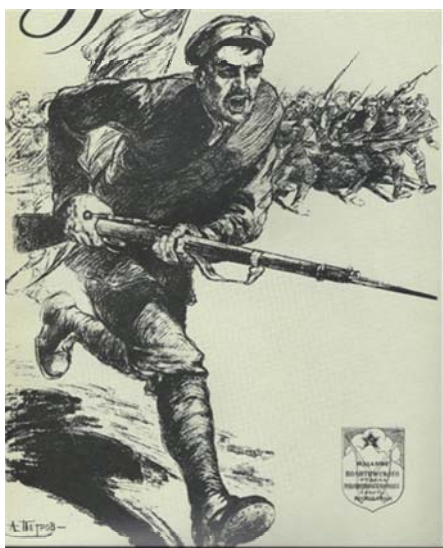
Political

سیاسی

توفان آراز  
۰۳ می ۲۰۲۰

## پیکار مسلحانه یک مسأله مرکزی در تئوری انقلابی

(بخش نخست) - ۲



۲  
در دهه ۷۰ در غرب انقلابیون در راستای ایجاد سازمان های پرولتاریائی انقلابی برطبق اصول بلشویکی سازماندهی کارگران صنعت و تبلیغ انقلاب سوسیالیستی در میان کارگران تلاش می ورزیدند. آیا تصور آن ها از انقلاب سوسیالیستی چگونه بود؟ کدام تئوری انقلابی اساس سازمانی شان را تشکیل می داد؟ چه چیزی به کارگران درباره پروسه آتی انقلاب، درباره خطر مسخ و تحریف اصول ستراتیژیک و تاکتیک گفته می شد؟ آیا به نظر آنان کارگران برای ریختن دهی آگاهانه پروسه انقلابی و رهبری انقلاب کدام راه را می باید برگزینند؟

آن ها به کارگران می گفتند، که قدرت سرمایه داری باید از میان برداشته شود؛ دیکتاتوری پرولتاریا باید برقرار گردد؛ وسایل تولید باید به تملک جامعه درآورده شوند. آن ها مبلغان عملیات توده ئی، تشکیلات سانترالیستی - دموکراتیک پیشاهنگ پرولتاریا، حزب کمونیست انقلابی، و همبستگی با سرکوب شدگان دنیا بودند. آیا آن ها به پرسش کارگران که چگونه ماشین سرکوبگر دولت می تواند وادار به تمکین شده، نهایتاً معدوم گردد؟ چنین پاسخ می دادند، که قدرت سرمایه تنها از طریق "تظاهرات پر قدرت خلق"، از طریق اعتصاب عمومی و اشغال کارخانه ها از سوی کارگران می توانست خرد و از هم پاشیده شود؟ نه.

نه حتی یک حزب کارگری سازمان یافته با ریشه در توده ها قادر به ممانعت از این نیست که حاکمان پولیس و ارتش را به ضد تظاهر کنندگان و اعتصابات وارد عمل سازند و حمام خون به پا

کنند؛ چند هزار تن از فعال ترین کادرهای انقلابی در اردوگاه های کار اجباری فاشیست ها به اسارت کشیده شوند یا کشتار گردند؛ اعتصاب عمومی در نتیجه گرسنگی و فرسایش توده ها شکسته شود و توده ها از رهبرانی که آن ها را بی سلاح به میدان عملیات می کشانند، مأیوس گردند.

قدرت دولتی بورژوازی مسلماً در نتیجه اعتلای جنبش توده ئی انقلابی تضعیف می گردد، ولی معدوم نه. در صورت متوقف گردانده شدن پیش تازی توده ها در زمان ضدانقلاب، سرمایه نیرو گرفته از وضعیت، یک دیکتاتوری فاشیستی برقرار و مجدداً " آرامش در بازار کار" را برطبق حکم مالکان مستقر می نماید. اعتصاب عمومی قدر مسلم اقتصاد یک کشور صنعتی را فلج می سازد، اما آن به خودی خود حلال مسأله نمی تواند باشد.

تحت قیام مه ۱۹۶۸ در فرانسه البته یک حزب انقلابی سازمان یافته به معیار ملی می توانست قادر به تدارک اعتصاب به مدت چند هفته ای گردد. اما بعد چه؟ حتی در صورتی که کمیته های کارگران همه جا " قدرت" را در شهرها به تصرف خود درمی آوردند، حتی در صورتی که کمیته های کارخانه<sup>۴</sup> تولید را برحسب نیازهای پرولتاریا سازمان می دادند، در هر حال طبقات حاکمه دستگاه سرکوبگر پولیس و ارتش را از دست نمی دادند. این نظریه که اعتصاب عمومی منجر به قیام عمومی می گردد، طی دهه های متمادی به مانند شبیح در اذهان انقلابیون حضور داشته است. صحیح تر اینست که قیام عمومی را به صورت آخرین مرحله پیکار مسلحانه درازمدت علیه دستگاه سرکوبگر دولتی، که تنها از طریق این پیکار می تواند به تدریج متزلزل، روحیه اش تضعیف و نهایتاً خرد شود، استنباط نمود.

خلاف کارگران اعتصابی، یک ارتش منظم صاحب شبکه فرماندهی آموزش دیده، متخصص و کشورشمول است؛ ذخایر غذایی، مواد سوختی، اسلحه، مهمات و ادوات آن به اندازه کافی نه فقط با نظر به مقابله با منازعات خارجی، هم چنین با نظر به جنگ داخلی تهیه دیده می شود. سیستم حمل و نقل و ارتباط ارتش مستقل از وسایل حمل و نقل عمومی می باشد. یک اعتصاب راه آهن و پُست قادر به مضروب ساختن دستگاه ارتش به شکل مؤثر نیست. وانگهی یک ارتش تا کنون پیوسته از توانائی فراهم آوردن امور ضروری اش از طریق عملیات نظامی مناسب و به راه انداختن تولید در تناسب با نیازهای برخوردار بوده است. در آخر همواره سرباز است که به گرسنگی دچار می گردد.

این مبدأ ستراتیژیک، که سازگار با مبارزات توده ئی نمی باشد، تازه نبوده. در سابق نیز مسأله چشم انداز مناسب پیکار نظامی مطرح گشته است. انگلس پس از شرکت فعالانه در مبارزات نظامی تحت کارزار قانون اساسی در ۱۸۴۹ به شکل مؤثر با مسائل جنگ، عموماً و مسائل جنگ داخلی انقلابی، خصوصاً، اشتغال داشته است. انگلس در مارچ ۱۸۹۵ در پیشگفتار خود بر کتاب **مبارزات طبقاتی در فرانسه ۱۸۴۸/۱۸۵۰**، اثر مارکس<sup>۵</sup> - پیشگفتاری که بعد مورد سوء استفاده بی شرمانه سوسیال دموکراسی المان قرار گرفته - توضیح داده است، که " کارگران در فرانسه، پس از هر انقلابی مسلح بوده اند؛" " لذا بورژواهایی که زمام امور دولت را در دست داشتند خلع سلاح کارگران را نخستین فرض خود می دانستند. از اینجا است که پس از هر انقلاب که توسط کارگران به پیروزی می رسد مبارزه نوینی آغاز می گردد و به شکست کارگران می انجامد." و نیز به قول

انگلس، درمقابل پیشرفت فنون جنگ، قیام به شکل قدیم، مبارزه خیابانی با سنگربندی، که تا ۱۸۴۸ همه جا نتیجه نهائی را داشت، کهنه شده بود.<sup>۷</sup>

به دنبال انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه لنین - تحت تأثیر قیام - اظهار داشته است: "مطلقاً طبیعی و اجتناب ناپذیرست که قیام اشکال عالی تر و پیچیده تر یک جنگ داخلی درازمدت را در سراسر کشور به خود بگیرد، یعنی پیکار مسلحانه دو گروه از مردم."<sup>۸</sup>

این تصدیقات ابتداء در جریان وقایع ماه مه در فرانسه تأیید گردید.

پراکندگی خلق در انقلاب پرولتاریائی عامل تقویت قدرت ضدانقلاب می باشد. در انقلاب ۱۹۰۵ گروه های ترور فاشیستی تشکیلات "صدهای سیاه" را به وجود آورده بودند. برنامه رئیس پولیس تزاری، لوپوخین (Lopukhin)، برای سرکوب فاشیستی به این مضمون به توسط لنین به دست ما رسیده است: "شروط و قواعد امنیتی که روزی مایه هراس بوده، ثابت کرده است، که [انقلابیون] فقط حيله کاران مفلوک، حقیر، دوپهلوگویان ناراضی با تمایل به تحریک "جماعت ساده لوح" هستند. (...)

در برابر انقلاب مردم، درمقابل مبارزه طبقاتی نمی توان به کار پولیس اکتفاء کرد؛ از سوی مردم و طبقات نیز باید پشتیبانی به عمل آید. (...)

باید نفرت ملی را شعله ور کرد؛ باید "گروه های صدهای سیاه" از میان عقب مانده ترین اقشار خُرده بورژوازی از حیث سیاسی در شهرها (و بعد مسلماً هم چنین در روستاها) تشکیل داد؛ باید کوشید تا جمیع عناصر ارتجاعی در مردم را برای دفاع از تخت سلطنت متحد ساخت؛ باید مبارزه پولیس علیه محافل دانشجویی را به مبارزه گروهی از مردم علیه دیگری تبدیل نمود. دولت نیز اکنون دقیقاً با این شیوه رفتار می کند (...)."<sup>۹</sup>



### نبردهای خیابانی در پاریس تحت قیام مه ۱۹۶۸

این گرایش تاریخی، که نتیجه مستقیم تکامل مبارزه طبقاتی است، تا به زمان ما ادامه یافته، و اکمالش را در "پیراهن های سیاه" ایتالیائی، "شعبات هجومی" نازیست ها (اس.آ. (SA)) و "دستجات محافظتی" (اس.اس (SS)) یافته است. ولیکن "اکمال" ترور فاشیستی به منزله "اختتام" آن نیست. طبقات حاکمه درس فراگرفته را از یاد نبرده اند. در فرانسه تظاهرات ۱ میلیون کارگر و دانشجو در ۱۳ مه ۱۹۶۸ با به اصطلاح "تظاهرات" ۸۰۰/۰۰۰ عناصر بورژوازی و خُرده بورژوازی در قطب مخالف روبه رو گردید، عناصری که تصمیم مبرم شان دایر بر دفاع از سیستم سرمایه داری را اعلام داشته، بلافاصله آغاز به تشکیل "کمیته های دفاع از جمهوری" (ثی.دی.آر (CDR)) در سرتاسر کشور نمودند.

آیا چه کسی براساس تجارب تاریخی می‌توانست ذره‌ای تردید در این واقعیت داشته باشد، که اتحادیه‌های فاشیستی فعال در قطب مخالف سازمان‌های پرولتاریائی به توسط ترور عادی، جاسوسی و تحریکات شان به صورت بسیار فعالانه واحدهای ارتش و پولیس را در سرکوب قیام یاری خواهند نمود؟

غیرقابل اعتماد بودن ارتش مبتنی بر نظام وظیفه عمومی اجباری حتی از نظر خود طبقات حاکمه پوشیده نبوده، چنان‌که در ممالک صنعتی غربی مواجه با افزایش موج انقلابی تمایلات به لغو نظام وظیفه عمومی اجباری و تدارک واحدهای برگزیده برای سرکوب قیام‌ها و عملیات چریکی شهری، برای تعویض سربازان پرولتاریائی با آدم‌کشان حرفه‌ئی مغزشوئی شده اونیفورم پوش برخوردار از آموزش فنئی عالی ابراز گردیده است. در این‌گونه واحدها تا درجه زیادی تمایلات به فرار از خدمت قابل انتظار نیست، همان‌سان که دوستی و همدستی اعضای ارتش حرفه‌ئی با توده‌های انقلابی اساساً قابل تصور نمی‌باشد.

در دهه ۷۰ احتمال تصرف قدرت از سوی توده‌های پرولتاریائی از طریق اعتصابات عمومی و قیام در فرانسه و ایتالیا حقیقتاً بسیار قوی بود. در صورت وقوع چنین امری شیوه مقابله و سیاست نظامیان با آن از قبل می‌توانست روشن باشد.

جنرال ژاک ماسو (Jacques Massu) (۱۹۰۸-۲۰۰۲) تحت وقایع ماه مه در فرانسه دست اندر کار شروع مرحله نظامی مبارزه طبقاتی بود. واحدهای زرهی او با تحسین مطبوعات بورژوائی به سوی پاریس به حرکت درآمدند. آسان است تصور این‌که واحدهای برگزیده این جنرال عملاً قادر به وارد آوردن چه صدمات سنگینی به پرولتاریای فرانسه بودند. کسانی می‌توانند بگویند که مداخله ارتش تنها در صورت خشونت کاری قیامیون و در نتیجه با قربانیان بسیار ممکن می‌بود و وانگهی در آن حالت می‌باید انتظار داشت بخشی از ارتش مبتنی بر نظام وظیفه عمومی اجباری از تیراندازی به کارگران خودداری نمایند. از این‌گونه کسان باید پرسید: پس حاکمان چه؟ آیا آن‌ها نیز از به پا کردن حمام خون سرباز می‌زدند؟ کسی دلیلی برای عادت داشتن آنان به وسواس اخلاقی یا عذاب وجدان نمی‌یابد. البته آنان گاهی از گناه جنایت سرباز می‌زنند، اجازه سقوط کابینه‌های مردم‌ستیز دولت را می‌دهند، و حتی با احزاب کمونیستی سنتی - منظور احزابی که تنها از نام کمونیست اند - اگر آن احزاب پذیرای قانون اساسی بورژوازی باشند، ائتلاف می‌نمایند.

علت چنین سیاستی همزمان نشانگر حدود آنست: غریزه بقاء. سرمایه یک گام به عقب برمی‌دارد تا ضربات پرولتاریا را دریافت نماید و نیرویش را برای وارد ساختن ضربات تازه خود بر پرولتاریا جمع آورد. و سرمایه هرگز تن به تسلیم نمی‌سپارد. در فرانسه باوجود اشغال کارخانه‌ها و خودداری پرولتاریا، انقلابیون ابتکار عمل را با مداخله ارتش از دست دادند.

سیاست ارتش در موارد ناآرامی عمومی و قیام آزمایش شده، عمدتاً در همه جا یکسان است: واحدهای قابل اعتماد در نقاط ستراتیژیک مهم برتری دستگاه سرکوب را به نمایش می‌گذارند. واحدهای متزلزل و غیرفعال پولیس و ارتش عمداً به هراس افکنده می‌شوند، و همزمان مواضع مهم پرولتاریائی منعدم یا منفعل گردانده می‌شوند، خاصه نقاط اطلاعات رسانی، که در هر انقلابی

موجودند، و به مانند پرچم در مبارزه پیروزی یا شکست را علامت می دهند. این گونه مواضع در مه ۱۹۶۸ در فرانسه کارخانجات اتومبیل سازی رنو و سیتروئن بودند.

در چنین وقایعی معمولاً چند هزار کادر فعال پرولتاریائی، رهبران اعتصاب یا قیام دستگیر می گردند، به اردوگاه های کار اجباری کشانده می شوند، یا در دادگاه نظامی محکوم و به جوخه اعدام سپرده می شوند. ارتش از عملیات ذخیره رسانی پرولتاریا جلوگیری به عمل می آورد، و سپس کادرهای پرولتاریائی به جرم غارت اموال دولتی به مجازات می رسند. ارتش خود تقسیم امور ضروری بین مردم را به بهانه برآوردن نیازها به صورت عادلانه تر برعهده می گیرد. ارتش هم چنین از طریق برنامه های امدادی سرمایه بین المللی اغلب قادر به تهیه ذخایر افزون تر و بهتری است.

از طرف دیگر حاکمان اعلان می دارند، که آماده پذیرفتن "مطالبات عادلانه کارگران" پس از برقراری مجدد آرامش و نظم هستند. هر اندازه منازعات به طول انجامند، به همان اندازه خطر این که بخشی از کارگران به مذاکرات با احزاب بورژوائی "برای نجات آن چه ممکن باشد" بپردازند، افزایش می یابد، و این نیز منتهی به شکست قیام می گردد.

آیا چه کسی امکان و توان ممانعت از حرکت واحدهای ارتش در کشور را دارد؟ چه کسی در چنین وضعیتی خودروهای زرهی، هلیکوپترها، ستون های متحرک، فرماندهی های منفعل کننده: "پاراس" (Paras)، "مارین ها" (Marines)، "رنجر-ها" (Rangers) و هر نام دیگری که بر خود داشته باشند، را متوقف می سازد؟ واحدهای مبارزاتی کارگران با آموزش ابتدائی و بدون تجربه نظامی، که به طور خود به خودی به وجود می آیند و در نهایت قادر به دست یابی به اسلحه سبک از طریق عملیات به ضد پاسگاه های پولیس و پست های نظامی هستند؟ به فرض این که واحدهای منظم ارتش در نهایت امر به انقلاب ملحق گردند، ذخایر آن ها نیز سریعاً به مصرف می رسد.

گرچه این همه به خودی خود واضح است، اما معمولاً گرایش به نادیده گرفتن شرایط نظامی انقلاب به همان درجه رشد می کند، که دستگاه سرکوب با نظر به سرکوبی اغتشاشات و قیام ها تخصص می یابد.<sup>۱۰</sup>

در پی شکست نظامی قیام، برای کادرهای فروکاسته پرولتاریائی زمان "مقاومت" غیرقانونی در همبستگی با کلیه نیروهای "ضدفاشیستی" فرامی رسد. نیروی دیکتاتوری فاشیستی متدرجاً تضعیف می گردد. "جبهه وحدت" نیروهای دموکراتیک در صحنه ظاهر می شود. قیام سیاسی داخل حدود ممکن می گردد. ولیکن باز نتیجه فقط برقراری مجدد "دموکراسی بورژوائی"، یعنی شکل ماقبل فاشیستی دیکتاتوری پنهان بورژوازی، است.

تنها به این بهاء جبهه وحدت و فرجام کار رژیم فاشیستی امکان پذیر می گردد. تنها به شرط تضمین شدن "دموکراسی بورژوائی" سرمایه خود را حاضر به گذشت و خاتمه دادن به کار دولتمداری فاشیستیش نشان می دهد. به این ترتیب اشکال مختلف قدرت سرمایه دارانه پدید می آیند. دموکراسی پارلمانتاریستی ظاهری، دیکتاتوری آشکار و فاشیستی بورژوائی را به دنبال دارد، و این نیز به نوبه خود شکل قدرت پارلمانتاریستی و غیره را، تا زمانی که پرولتاریا بالاخره درک کند، که مبارزه نظامی، به مثابه مؤثرترین راه غلبه بر دشمن طبقاتی، نمی تواند با هیچ شکل

دیگر مبارزه، با هیچ اتحادی با سایر نیروهای سیاسی، با هیچ سیاست به اصطلاح خلقی یا سیاست وحدت تعویض گردد. جمیع اشکال و اتحادهای سیاسی فقط می توانند دارای اهمیت پشتیبانی کننده برای پیکار مسلحانه باشند.

دورنمای پیروزی است که شور و اشتیاق توده ها به عملیات انقلابی را برمی انگیزد، و بدون این شور و اشتیاق نیز هیچ انقلابی در تاریخ مبارزات طبقاتی شاهد پیروزی را در آغوش نکشیده است. بنابراین، "ما باید دورنمای پیروزی در جنگ را به توده های مردم عرضه داریم، به آنها بفهمانیم که شکست ها و دشواری ها خصلت گذرا دارد و اگر بدون تزلزل به مبارزه ادامه دهیم پیروزی قطعی با ما خواهد بود." <sup>۱۱</sup> به این هم چنین باید افزود، حزبی بخوبی سازمان یافته و آموزش دیده تنها در صورتی قادر به بسیج توده ها است، که امکانات پیروزی را به نحو متقاعد کننده به توده ها بنمایاند. در این جا حقه و شعبده به کار نمی آید! توده های مکرراً فریب خورده، اغفال شده، مأیوس گشته و شکست خورده از این لحاظ بسیار حساس و خُرده گیرند.

هر تبلیغاتی که اهداف انقلابی را اعلان دارد، در صورت نمودن راه های نیل به آن اهداف بی اثر می باشد. تبلیغات انقلابی باید عمل آگاهانه توده ها را در مد نظر قرار دهد. آن باید اشکال ضرورتاً مشخص و واقع بینانه این عمل را توصیه نماید. نخستین گام های عملی می توانند نشان دهند که تبلیغات صرفاً عبارت پردازی است یا رهنمون واقعاً شایسته.

موافقان با ایده مبنی بر این که تحقق یافتن جامعه سوسیالیستی تنها درگرو آنست که قدرت سرمایه در هم شکسته شود، نمی توانند چگونگی در هم شکسته شدن قدرت سرمایه - مسأله ای تعیین کننده - را نادیده گیرند.

سازمان سیاسی پرولتاریا، حزب کمونیست، هدفی در خود نمی باشد. انقلاب صرفاً با حضور سازمان حزبی واقعاً ای تمام شده نیست. طی تاریخ در ممالکی این سازمان - به رغم اطمینان دهی های تشریفاتی رهبران - مکرراً به هدفی در خود تبدیل گشته و تمایل به حفظ وضع قانونی حزب در وضعیت های مهمی آن را از خطوط مقدم مبارزه طبقاتی عقب کشیده است. تجربه تاریخی تکرار پیوسته اعلام خطر مائو در خصوص جعل کردن تئوری مارکسیستی با تبدیل حزب کمونیست به هدفی در خود را لازم می سازد.

همانند تئوری انقلابی بیان سازمانی آن، حزب کمونیست، نیز نیزه ای در ید پرولتاریاست، و این نیزه ابزاری برای تغییر جامعه، سلاحی برای سلب قدرت از سرمایه می باشد. وسیله باید متناسب با هدف، سلاح باید کاری تر از سلاح خصم باشد.

بنای حزب انقلابی بسته به چگونگی پروسه انقلابی و نحوه ساختن مؤثر آن است. در صورت عدم تنویر محتوا و اشکال مبارزه انقلابی، انقلابیون بی شک با خطر ایجاد یک سازمان حزبی مواجه می گردند، که شایسته رهبری توده ها نیست، و - بدتر - به عامل مزاحمی برای جنبش تبدیل می شود. اگر حزب بدون شناخت نظری از اهداف و پروسه انقلابی ایجاد گردد، آن خواهی نخواهی یک "تئوری" صرفاً مناسب با امکانات و حدودش و بی توجه به نیازهای جنبش انقلابی را اختیار خواهد نمود.

مبارزات طبقاتی گذشته سوسیالیسم علمی را تکامل بخشیده اند. آن به اساس ثابتی برای انقلاب سوسیالیستی جهانی تبدیل گشته است. اما این تئوری برای قادر بودن به عملکرد سودمندش باید در هر مرحله ای از کلیت پروسه انقلابی براساس تجارب و مناسبات متغیر مداوماً تکامل داده شود، البته با در نظر داشت این که در صورتی که مناسبات متغیر و تجارب مبارزات سابق جزء تجزیه و تحلیلات نگردد، تئوری ناقص و غیرقابل استفاده خواهد بود.

از سال ۱۹۱۷ به بعد جوامع غربی در مسیر تغییرات قرار گرفته اند. پیروزی بین المللی طبقه کارگر و شکست پرولتاریای المان بینش نوینی را در قوانین تکامل اجتماعی اقتضاء نموده است. سیستم جهانی امپریالیسم خود را با وضعیتی وفق داده بود، که در اثر انقلاب در روسیه در اکتوبر ۱۹۱۷/سلساً تغییر یافته است. گفتنی است، سوسیال دموکرات های المان وابسته به انترناسیونال دوم نوعی راه کسب



قدرت کارگری را تصور می نموده اند، که امروزه با نظر به تجارب حاصله از فاشیسم المان بی نهایت ساده لوحانه به نظر می رسد. به عنوان نمونه آنتون پانکوک (Anton Pannekoek) (۱۹۶۰-۱۸۷۳) جداً توقع داشته، که "فلج سازی مطبوعات، ممنوعیت گردهم آئی، توقیف رهبران مبارزات (...)"، وضع محاصره و اخبار ساختگی" "افراطی ترین تدابیر" بورژوازی در مقابله با مبارزه انقلابی پرولتاریائی خواهند بود! حتی تصورات کارل کائوتسکی (Karl Kautsky) (۱۹۳۸-۱۸۵۴) - که لنین او را " مرتد از مارکسیسم" می دانسته<sup>۱۳</sup> - درباره امکانات ضدانقلاب از حدود تجارب او از زمان قانون ضد سوسیالیستی در المان فراتر نمی رفته است. روزا لوکزامبورگ (Rosa Luxemburg) (مقتل. ۱۹۱۹ - ۱۸۷۱) ابتداء تحت انقلاب المان (۱۹۱۸-۱۹) حجم ترور غیرانسانی ضدانقلاب را تجربه نموده بوده؛ تروری که او خود یکی از قربانیانش بوده است.

ضمناً گفته شود، عملیات توده ئی پرولتاریای روسیه در ۱۹۰۵ از علل گسترش خیال باطل حول نیروی مبالغه آمیز اعتصاب عمومی در میان سوسیالیست های المانی بوده؛ خیالی که لنین طی بیش از یک دهه به ضدش ستیزیده بوده است.

انقلابیون روسی - در وهله نخست لنین - در سال ۱۹۰۱، یعنی ۱۶ سال قبل از پیروزی انقلاب پرولتاریائی در ۱۹۱۷ و قبل از بنای حزب بلشویک، ضرورت تدارک و سازمان دهی اسلوب مندانه و بردبارانه قیام مسلحانه، خاصه تطبیق اصول سازمانی حزب کمونیست با این وظیفه را تشریح نموده بوده اند. لنین به این نتیجه رسیده بوده، که پرولتاریای روسیه نیازمند یک " سازمان نظامی نمایندگان"، منظورش از آن حزب بوده است.

لنین تصورات سازمانی خود را در نوشته "چه باید کرد؟" (نگاشته شده در فاصله پائیز ۱۹۰۱ - فبروری ۱۹۰۲) در ارتباط با ضرورت دایر ساختن یک روزنامه سوسیالیستی مشترک سراسری





در روسیه، به این مضمون تلخیص نموده است: "واضح است که قیام در اساس قوی ترین و مفیدترین "پاسخ" کل خلق به دولت است. دقیقاً چنین کاری [ایجاد و گسترش یک روزنامه سوسیالیستی روسی مشترک] سرانجام کلیه سازمان های انقلابی در سراسر یا بخشی از روسیه را وادار از حفظ روابط دائمی و همزمان به شدت کونسپیراتیو، که موجد وحدت

واقعی حزب است، خواهد ساخت - زیرا بدون این روابط مشورت جمعی درباره نقشه قیام و اتخاذ تدابیر تدارکاتی ضرور قبل از قیام، که باید به صورت کاملاً محرمانه باشند، غیرممکن است. خلاصه " نقشه یک روزنامه سیاسی مشترک روسیه" ثمره کار در یک اتاق مطالعه توسط اشخاصی سرایت یافته از دکترین ها و ادبیات (... نیست، اما به عکس نقشه عملی برای اینست که به همه شکل و بی درنگ تدارک قیام را بدون حتی یک لحظه فراموشی کار روزمره ضروری آغاز کرد [تکیه ت. آ.]."<sup>۱۴</sup>

فراخوان به پرولتاریا برای سازماندهی خود، که به دیرینگی **Manifest der Kommunistischen Partei** (مانیفست حزب کمونیست) (۱۸۴۸) می باشد<sup>۱۵</sup>، باید محتوایی از حیث نظری جوابگوی زمان به خود گیرد.

در دهه ۷۰ قرن سابق در مطبوعات اخبار پیکارهای انقلابی در ممالک و اعتلای موج انقلابی گزارش می گردید. پیکار کمیته های کارگری اسپانیا قهرمانانه بود، ولی هدف آتی آن صرفاً به برقراری مجدد جمهوری بورژوائی محدود می گشت. در اسپانیا "سیاست مداران آپوزیسیون" خود را برای ورود به صحنه آماده ساخته بودند. در امریکا منازعات حدت می گرفتند. عملیات انقلابی تشدید می شدند، اما بی آن که به وسیله پرولتاریای صنعتی رهبری یا از سوی آن پشتیبانی کردند. منطقی می بود که باوجود یک ارتش ۵ میلیون نفری بی کاران توقع پیشآهنگی پرولتاریای صنعتی در چنان عملیات انقلابی را داشت، اما متأسفانه چنین نبود.

آیا این اتفاقی بود که روشنفکران - و خاصه دانشجویان - نقش مهم، اگر نه تعیین کننده را در کلیه جبهه ها دارا بودند؟ این واقعیت نیازمند تحلیل بوده است.

پاسخ به این پرسش و نیز پرسش هائی از نوع زیر را قانون مندی ها در پروسه شناخت و تشکل تئوری در جامعه طبقاتی عرضه می دارد: چگونگی پیدایش شناخت صحیح، چگونگی تشکل تئوری علمی، چگونگی انعکاس وضعیت طبقاتی پرولتاریا در این پروسه.

یک تئوری انقلابی متناسب با زمان تنها توسط کسانی تهیه شدنی است، که براساس وضعیت طبقاتی عینی شان از امکان ضبط تجارب و شناخت مرتبط با آن در بررسی های شان برخوردار و قادر باشند برپایه سطح تاریخی شناخت زمان شان آن تجاربی را تجزیه و تحلیل و تفسیر کرده، عمومیت دهند، که درجریان مبارزات طبقاتی جاری کسب می گردند. بنابراین اتفاقی نیست که مراحل تعیین کننده تکامل سوسیالیسم علمی به توسط متفکران و انقلابیونی مشخص می گردند،



که دارای اصل طبقاتی پرولتاریائی نبوده اند، اما دقیقاً به همین علت واجد شرایط ضرور برای کار نظری پیش رفته بوده اند: مارکس و انگلس تعلق به مرحله ای داشته اند، که اولین انقلاب صنعتی روی داده و جنبش سازمان یافته کارگران صنعت پدید آمده است؛ لنین به مرحله ای متعلق بوده، که اولین جنگ امپریالیستی جهانی به وقوع پیوسته، و یک وضعیت انقلابی در روسیه در اثر فرسایش قدرت مطلقه تزاریسم در مستعمرات، جنگ های راهزنانه و در خاتمه در یک جنگ جهانی پدیدار گشته است؛ مائو به مرحله ای تعلق داشته، که مشخصه آن پیروزی انقلاب اکتوبر و دومین جنگ امپریالیستی جهانی بوده است.

یک شرط مهم تعمیم تئوری انقلابی تطبیق آن با تجارب طبقاتی انقلابی بوده است. طبقات انقلابی با اتکاء به این تئوری در مبارزات شان به ضد فئودالیسم، سلطنت مطلقه و سرمایه داری توانائی کسب یک سلسله پیروزی را داشته اند. لنین نوشته است: " تاریخ کلیه ممالک گواه اینست، که طبقه کارگر با نیروی خود تنها قادر به تشکیل یک آگاهی صنفی، یعنی آگاهی از ضرورت گرد آمدن در یک اتحادیه، مبارزه به ضد کارفرمایان، به زور ستاندن این یا آن قانون از دولت، که برای کارگران لازم است، و غیره می باشد. دانش سوسیالیسم به عکس از تئوری های فلسفی، تاریخی و اقتصادی به وسیله نمایندگان تحصیل کرده طبقات مالک، روشنفکران پدید آورده شده است. مارکس و انگلس، بنیان گذاران سوسیالیسم علمی مدرن نیز با نظر به موقعیت اجتماعی شان تعلق به روشنفکران بورژوائی داشته اند. دانش نظری سوسیال دموکراسی روسیه نیز مستقل از رشد خود به خودی جنبش کارگری پدید آمده. آن به صورت یک نتیجه طبیعی و اجتناب ناپذیر تکامل ایدئولوژیک روشنفکران سوسیالیست انقلابی به وجود آمده است."<sup>۱۴</sup>

دلیلی بر این که یک تغییر کیفی بین ادراک پرولتاریائی و تشکل تئوری انقلابی صورت گرفته باشد، وجود ندارد، ولیکن این امر واضح است که بخش مهمی از وضعیت طبقاتی روشنفکران، خاصه دانشجویان، دچار تغییر مستمر بوده است. در دوره مارکس و انگلس چنین بوده که روشنفکران هم به سبب اصل طبقاتی و هم به سبب موقعیت طبقاتی شان در تولید اجتماعی، به صورت یک قشر دارای منافع طبقاتی یکسانی با منافع طبقه استثمارگر بوده اند، و تنها افراد قلیلی از آن قشر از استثمار شدگان و سرکوب شدگان جانب داری می نموده اند. در زمان های بعد بخشی از روشنفکران یک موضع بینابینی اتخاذ نموده اند، که آن نیز بیش تر به سبب عملکردشان در تولید بوده تا اصل طبقاتی شان.

تغییر وضعیت طبقاتی زمینه مناسبی برای گسترش سوسیالیسم علمی در میان بخش بزرگی از دانشجویان، که این تئوری را برای تعریف منافع طبقاتی خود درضدیت با سرمایه داری و مبارزه علیه حاکمان به کار برده اند، فراهم آورده است.

در این پروسه دانشجویان شورشی جزئی از جنبش انقلابی ضدسرمایه داری گردیده اند. به دلایل چندی کادرهای سوسیالیستی جنبش دانشجویی به معیار اجتماعی رُل پیشآهنگ را یافته اند. جنبش دانشجویی از حیث نظری اسلوب ها و اهداف جنبش انقلابی را فرموله و از حیث علمی آن ها را مدلل ساخته، حامل شناخت انقلابی مدرن گردیده است.

دانشجویان در غرب به توسط عملیات مبارزاتی شان به احیای جنبش انقلابی - سوسیالیستی پرداخته اند. آن ها در جریان مبارزات شان تجارب را جمع آوری، از حیث نظری بررسی و عمومیت بخشیده اند. به این ترتیب تئوری انقلابی با جوانب مهمی غنی گشته است. منازعه عملی - نظری علیه رویزیونیسم احزاب چپ نمای سنتی و علیه سوسیال دموکراتیسم سهمی با ارزش بوده است. دانشجویان انقلابی به جزئی از توده هائی مبدل گشته اند، که یک حزب انقلابی به آن ها باید متکی باشد.

شعار پیروی از خط توده ئی در جمیع مسائل هم چنین به معنای رفتن به میان دانشجویان انقلابی، آموختن نقطه نظرات آنان، تحلیل دقیق آن ها، جمع بندی و عمومیت دهی به آن ها، انتقاد از نظریات غلط، برجسته ساختن نظریات صحیح و قرار دادن آن ها به صورت قابل فهم در اختیار توده هاست. کادرها باید به مطالعه استنباطاتی بپردازند که در نزد دانشجویان انقلابی براساس تجارب چند دهه پیش تکوین یافته اند: استنباطات از ماهیت قدرت دولتی، از رُل خشونت متقابل انقلابی، از شرط لازم خشونت توده های سرکوب شده، از تناسب قوای انقلاب و ضدانقلاب و از شرایط تغییر آن به سود انقلاب.

این مطالعه و عمومیت دهی از طریق آن، گام مهمی در راه تکامل تئوری انقلابی به مرحله ای عالی تر است.

پی روی از خط توده ئی هم چنین به معنای آشنائی با استنباطات کارگران، مطالعه و تعمیم انتقادی آن ها و قرار دادن شان در اختیار توده هاست. اما در ضمن این مطالعه هم چنین باید توجه داشت که شناخت طبقاتی پرولتاریائی به علت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی و تحت تأثیر شکست ها انعکاس دهنده مسخ وضعیت طبقاتی عینی می باشد. تعمیم منوط است به از بین بردن مسخ های معلول ایدئولوژی خصم، زیرا عمل انقلابی تنها براساس انعکاس صحیح وضعیت طبقاتی در شناخت میسر است.

اعتماد به توده ها به معنای نادیده گرفتن مسخ های شناخت طبقاتی پرولتاریا نیست؛ به معنای تکرار طوطی وار همه بیانات سیاسی توده ها نیست؛ به معنای نقش تصویر خلاف واقع از توده ها نیست.

رضایت علنی و غیرعلنی دائم از اعمال خشونت به دشمنان داخلی و خارجی، مطالبه اعمال خشونت به عوامل تهدید و ناامنی بیان براساس درست این شناخت است، که در منازعات طبقاتی خشونت برای تثبیت منافع طبقاتی تعیین کننده می باشد.

توده ها مطلقاً به آن اندازه با احکام اخلاقی بورژوازی منفعل نگشته اند که اعمال خشونت در منازعات اجتماعی را یک مسأله اخلاقی تلقی نمایند. اگر آن ها - گاه به طور جدی - عدم تمایل شان را به خشونت کاری گروه های انقلابی ابراز می دارند، این به دلیل مخالفت آن ها با خشونت نیست، بلکه صرفاً به دلیل تأثیرپذیری آن ها از تبلیغات مسموم قدرت دولتی به ضد گروه های انقلابی می باشد.

تسلیم طلبی بخش بزرگی از پرولتاریا با نتیجه بازدارنده جزئی از بحث آگاهی طبقاتی پرولتاریائی است. تسلیم طلبی باید در ارتباط با تجاربی ملاحظه گردد که از منازعات گذشته نشأت

گرفته است. در این جا موضوع راجع به یک مسأله مهم در تکامل آتی انقلابی از لحاظ شناخت است، که حزب انقلابی باید آن را از طریق عمل انقلابی هدایت شده با تئوری صحیح حل کند. مراد از تعمیم انتقادی استنباطات و روحیات فوق الذکر در میان توده ها تقویت رویکرد مثبت آن ها به خشونت به مثابه وسیله ای در مبارزه طبقاتی، محکوم ساختن شدید هر ضعف گزائی و همزمان ارائه امور و طرقتی که پیروزی بر سرمایه را با مبارزه اجتناب ناپذیر خشونت آمیز بین پرولتاریا و بورژوازی ممکن سازد، است. مارکس می گفت: "خشونت قابلۀ هر جامعه قدیم است، که حاملۀ جامعه ای نو می- باشد."

بدون این دورنما بسیج قوه خشونت پرولتاریا برای انقلاب ناممکن است.

ادامه دارد

### روشنگری ها و پانوشت ها

<sup>۴</sup> پدیده کمیته های کارخانه دارای سابقۀ طولانی است، و اصل و ریشه آن به انقلاب اول روسیه می رسد.

کمیته های کارخانه به صورت کمیته های دائم عملیات در ۱۹۰۵ به وسیله کارگران در کارخانه ها تشکیل یافته بودند.

طی انقلاب فیبروری ۱۹۱۷ تعداد این کمیته ها در مناطق صنعتی در سرتاسر روسیه مداوماً افزایش یافت. کمبود سازمان های صنفی و سنت جنبش شورائی ۱۹۰۵ علت آن بود که اقلشار رادیکال کارگری همین کمیته های کارخانه را به صورت ارگان های طبیعی مبارزه ملاحظه می نمودند. اگر اکثریت در اتحادیه های صنفی مدت درازی در جناح راست نسبت به حزب بلشویک بود، درمقابل کمیته های کارخانه سریعاً شعایر انقلابی بلشویک ها را پذیرفتند، و در جناح چپ نسبت به بلشویک ها قرار گرفتند. مثلاً در بهار ۱۹۱۷ اکثریت در چند کنفرانس کمیته های کارخانه موافقت شان را با شعایر بلشویک ها درزمینه کنترل کار و قدرت شوروی اعلام داشتند. (M. Brinton: *Die Bolschewiki und die Arbeiterkontrolle*, s.31f (Hamburg, 1976)) این رادیکالیت بزرگ کمیته های کارخانه علت آن بود، که بلشویک ها تا درجه ای آن ها را به مثابه ارگان های انقلابی در نخستین مرحله انقلاب روسیه، یعنی تا انقلاب اکتوبر به حساب آوردند. پس از این که سویت ها تحت قیام جولای ۱۹۱۷ ماهیت رفرمیستی و مرتبط بودن شان با حکومت موقت را با اجتناب از پذیرش مطالبۀ توده ئی حول تحقق شعار " کل قدرت به شوراها " نشان دادند، در کنگره ششم حزب بلشویک در ۲۶ جولای (۳ اگست) ۱۹۱۷ درباره تغییر شعار و تاکتیک بحث شد. از این نقطه زمانی توأمأً لنین کمیته های کارخانه را به صورت ارگان های انقلابی به عوض سویت ها به حساب می آورد. ولیکن، بلشویک ها به دلیل تاکتیکی از بیان روشن موضع شان درقبال رابطۀ بین کمیته های کارخانه و اتحادیه های صنفی امتناع ورزیدند، همچنین شعار کنترل کار را به گونه ای فرموله کردند که تفسیرش به چند صورت ممکن باشد. کمیته های کارخانه آن را به صورت علامت به کارگران برای دراختیار گرفتن تولید در کارخانه

ها استنباط نمودند. نیز تمایلات در کمیته های کارخانه برای کسب زُل رهبری کننده در دگرگونی انقلابی و سازمان یابی آتی تولید پس از تصرف سوسیالیستی قدرت نمودار شدند. در تصویبنامه یک کنفرانس کمیته های کارخانه آمده بود: " کمیته های کارخانه کودکان انقلاب اند. آن ها نیروی تازه ای هستند، که باید بر روی شان حساب کرد. کمیته ها باید کانون خود را به وجود آورند، که مستقل از اتحادیه های صنفی باشد و مبارزه سیاسی و صنفی جنبش کارگری را رهبری نماید." (A.M. Pankratova: **Fabrikräte in Russland**, s.227(Fischer Verlag, 1976))



#### رایدهی دموکراتیک در یک کمیته کارخانه (۱۹۱۷)

در جنبش صنفی اعضای آن خود را در معرض تهدید کمیته های کارخانه به علت مطالبه پیوسته صریح تر آن ها در زمینه رهبری بلاشرط احساس نمودند، و این احساس بی جهت نیز نبود، زیرا بلافاصله پس از صادر گشتن تصویبنامه کنترل کار در ۱۴ نومبر ۱۹۱۷، اولین کنفرانس سرتاسری روسیه به کمیته های کارخانه اعلام داشت، که همکاری با اتحادیه های صنفی، تا جایی که به کنترل کار مربوط می گردید، " با چرخش محدود در حیات اقتصادی - سیاسی روسیه، مطلقاً منحل شده است." این نیز طبیعتاً نمی توانست مورد قبول اتحادیه های صنفی قرار گیرد. همزمان حساب کردن تاکتیکی بلشویک ها بر روی کمیته های کارخانه ابداً به این معنا نبود، که آن ها موافق با محول گردیدن مسؤلیت تولید اجتماعی به کمیته های کارخانه بوده باشند. کما این که بلشویک ها به دنبال تصرف قدرت سیاسی، علامت قبلی به کمیته های کارخانه را بدین گونه تغییر دادند که مستقیماً تصریح شد آن ها می باید از اتحادیه های صنفی اطاعت نمایند. بلشویک ها با رادیکالیزه شدن بخش انبوهی از کارگران، به اکثریت در اتحادیه های صنفی - با استثنائاتی جزئی، مثلاً در اتحادیه صنفی کارگران راه آهن - دست یافتند. در زمینه تحقق کنترل کار بلشویک ها می توانستند از وفاداری اتحادیه های صنفی اطمینان داشته باشند، نه از وفاداری کمیته های کارخانه رادیکال.

بر این اساس اتحاد بین قدرت دولتی بلشویک ها و اتحادیه های صنفی جهت ناتوان ساختن کمیته های کارخانه و تبدیل شان به تحتانی ترین سلول ها در دستگاه اتحادیه صنفی پدید آمد. در اولین وهله جلوگیری از برگزاری کنگره سرتاسری روسیه، که کمیته های کارخانه امیدوار به صورت پذیرفتن آن در دسمبر ۱۹۱۷ به مقصود هماهنگ سازی و تحکیم در اختیار

گرفتن سازماندهی تولید بودند، به عمل آمد. ناتوان ساختن نهائی کمیته های کارخانه با امور فشار اقتصادی صورت گرفت، به این معنا که مقامات تحویل مواد خام یا وام دهی به کمیته های کارخانه را مشروط به این نمودند که آن ها خود را مطیع اتحادیه های صنفی سازند.

اما اتحاد قدرت دولتی و اتحادیه های صنفی فراتر از این رفت. یکی از مهم ترین عرصه های فعالیت اتحادیه های صنفی در اولین سال های پسین انقلاب اکتوبر عبارت از شرکت در بنای سیستم اقتصادی - اداری دولتی بود. در آن دوره یک همکاری نزدیک بین شورای اتحادیه های صنفی سرتاسری روسیه و شورای عالی اقتصاد مئی (Vysshii Sovet Narodnogo Khozyaistva (vesenkha)) پدید آمد. ولیکن این اتحاد بر بستر تحولات روسیه و تغییر برخورد حزب بلشویک به اتحادیه های صنفی صورت دیگری به خود گرفت.

( درباره موضوع اتحادیه های صنفی که به آن اشاره رفت، بررسی دیگری تحت عنوان " بحث اتحادیه های صنفی در حزب بلشویک (۱۹۲۱ - ۱۹۲۰). آپوزیسیون کارگری" از توفان آراز در سایت سیاسی و فرهنگی هفته، سال یازدهم، جون ۲۰۱۷ انتشار یافته است.)

<sup>۵</sup> مارکس این اثرش را از جنوری تا نومبر ۱۸۵۰ نوشته، و آن برای نخستین بار در نشریه **Neue Rheinische Zeitung. Politische - Ökonomische Revue** به چاپ رسیده، بعد به صورت جزوه با پیشگفتار انگلس به آن در ۱۸۹۵ در برلین (Berlin) انتشار یافته، و در منابع زیر نیز مندرج است:

**Karl Marx / Frederick Engels, Collected Works, vol.10, pp.45 – 131 (Moscow, Progress, 1978)./ Marx / Engels, Werke, bd.7, ss. 9 – 107 (Berlin, Dietz, 1960).**

<sup>۶</sup> نقل از **لنین، ...، ج ۲ (قسمت اول)**، ص ۳۱۳.

<sup>۷</sup> گفتنی است، **لنین** در یکی از آثار نظری اش، **دولت و انقلاب** (نوشته شده در ماه های اگست و سپتمبر ۱۹۱۷، منتشره به صورت کتاب در سال ۱۹۱۸)، اهمیت درخوری به پیشگفتار انگلس به اثر مارکس قائل شده است. **لنین** در فصل چهارم، مبحث ۵ اثرش از جمله نوشته است: " انگلس درحالی که تذکرات ضمنی جالبی درباره مسائل مربوط به روش نسبت به دولت می دهد، درس های کمون را به وضوح شگرفی تلخیص می نماید. این تلخیص که از تمام تجربه نویسنده در دوران بیست ساله پس از کمون، سرشار و به ویژه علیه " ایمان خرافی نسبت به دولت" که در المان شایع بود متوجه است، از لحاظ مسأله مورد بحث حقا می تواند آخرین کلام مارکسیسم نامیده شود." (نقل از **لنین، ...، ج ۲ (قسمت اول)**، صص ۱۳-۳۱۲).

<sup>۸</sup> " جنگ پارتیزانی" (منتشره برای نخستین بار در نشریه **Proletary (پرولتاریا)**)، ش ۵، ۳۰ سپتمبر ۱۹۰۶،

**V.I. Lenin, Collected Works, vol.11, 4.edi., pp.222 – 23 (Moscow, Progress, 1978).**

<sup>۹</sup> مقدمه بر جزوه " نامه غیررسمی رئیس اداره پولیس لویپوخین" (۱۹۰۵)،

**V.I. Lenin, ..., vol.8, 4.edi., pp.203 – 04 (1977).**

<sup>۱۰</sup> ارنست ماندل (Ernest Mandel) (۱۹۲۳ - ۹۵)، نظریه پرداز چپ، پس از تجارب قیام ۱۹۶۸ یک "تیپولوژی برای انقلاب در ممالک امپریالیستی" قابل انتقاد و درحقیقت مردود به دلیل غیرواقع

بینانه بودن ارائه داشته است. برای عناصر ستراتیژیک آن نک: " Die Lehre vom Mai 1968 "

**Revolution in Frankreich**, ss.123 - 26.

<sup>۱۱</sup> مائو: " تسلیم طلبی در جنگ مقاومت ضد ژاپنی" (۱۹۳۷)، **مانوتسه دون**، ...، ج ۲، چ ۲، ص ۷۸.

<sup>۱۲</sup> Pannekoek: " Masseaktion und Revolution", **Neue Zeit**, 2.bd., 1912.

<sup>۱۳</sup> بنگرید به نوشته لنین: " انقلاب پرولتاریائی و کائوتسکی مرتد" (منتشره نخستین بار در

پراودا، ش ۲۱۹، اکتوبر ۱۹۱۸، بعد به صورت جزوه در ۱۹۱۸)، از جمله مندرج در **V.I. Lenin, ...**,

vol.28, 3.edi., pp.105 – 13 and pp.227 – 325 (1981).

<sup>۱۴</sup> **Lenin, Werke**, bd.5, s.536 (Berlin, Dietz, 1961 – 64).

<sup>۱۵</sup> " کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می کنند

که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدفهایشان

میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این

میان چیزی جز زنجیر خود را ازدست نمی دهند، ولی جهانی را به دست خواهند آورد. پرولتارهای

سراسر جهان، متحد شوید!" (کارل مارکس / فریدریش انگلس: **مانیفست حزب کمونیست**، چ ۲، ص

۸۹ (بیجینگ، اداره نشریات زبانهای خارجی، ۱۹۷۵).)

<sup>۱۶</sup> " چه باید کرد؟"، **Lenin, Werke**, bd.5, s.386